

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۲۸.۱۰.۱۰

"نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

جلد اول

به ادامه گذشته:

چنانکه در این سند محرمانه شبکه استخبارات پاکستان عنوانی اثنه نظامی آن کشور (در هند) وطبعاً درکابل و کشور های منطقه، ملاحظه میشود، شبکه مذکور غرض تطبیق قدم به قدم پلانهای اشغالگرانه خویش پس از روسها در افغانستان، تماسگیری، تطمیع و همکاری با افسران نظامی رژیم کابل (بخصوص بخش خلقی ها) را ضرور دانسته با صراحت میگوید که " ما باید تلاش کنیم تا در حلقات نظامی کابل نفوذ نمائیم" ، چنانکه نفوذ هم نمودند و شهنواز (تنی) و یاران حزبی و نظامی اش را که هم پُر عقده بودند و هم بخشهایی از امور نظامی را در رژیم نجیب الله به عهده داشتند، با وعده احیای قدرت "خلقها" و گرفتن انتقام از " پرچمی های غاصب" به شبکه استخبارات ارتش پاکستان (آی. اس. آی) جذب نموده آنها را وادار به انجام کودتای نظامی علیه رژیم نجیب الله کردند. تبنانی و سازش شهنواز (تنی) با گلبدین امیر حزب اسلامی به هیچصورت نمیتوانست در غیاب (آی. اس. آی) و بدون دخالت مستقیم و فعال آن صورت پذیرد. (تنی) بعد از شکست کودتا و فرارش به پاکستان، طی سفری به (محمد آغه) ولایت لوگر که پایگاه حزب اسلامی بود، در یک مصاحبه گفت :

"از تمام مجاهدین و قومندانان حزب اسلامی به خصوص حکمتیار صاحب از صمیم قلب اظهار سپاس و امتنان میکنم که با ما کمک نموده و میکند. " (شرح بیشتر پیرامون فرار شهنواز تنی به پشاور، تعداد واسامی جنرالان کودتای وی، استقبال استخبارات نظامی پاکستان از آنها و حتا مقدار پولیکه آی. اس. آی برای تنی و همکارانش پرداخته است، بگونه مستند در جلد دوم این کتاب گنجانیده شده است .)

اندکترین توجه به مفاد و مواد این سند، خواننده را به عمق مقاصد استعماری حکومت پاکستان در کشور عزیز ما رهنمائی میکند و ضرورت آنرا نمی بینم تا کلمه به کلمه این نامه محرمانه استخبارات پاکستان عنوانی اتشه نظامی آن کشور را به تحلیل گیرم..

"بینان سیوان" نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل در همین شب و روز بین اسلام آباد- کابل- تهران- ماسکو در رفت و آمد بود تا زمینه انتقال قدرت از رژیم کودتای ثور به "شورای بیطرف" را مساعد سازد،(1) اما اوضاع روز تا روز وخیم تر گردیده رژیم کودتا را زیر فشار قرار میداد. تخریبات ماهرانه پلانهای سازمان ملل از سوی پاکستان و جمعیت اسلامی ربانی، (بخصوص بخش شورای نظار)، افزایش حملات "تنظیم های اسلامی" از جنوب شرق با سهمگیری ملیشه ها و افراد ارتش پاکستان بالای شهر جلال آباد" لوگرو گردیز و همچنان، سقوط ولایت مزار، جبل السراج و چهاریکار یکی پی دیگر، تحرکات و توطئه های ارکان رژیم علیه یکدیگر و اوجگیری نفرت و انزجار قاطبه مردم علیه رژیم کودتای ثور، همه و همه موجب آن شد تا بالاخره نجیب الله، این آخرین سردمدار رژیم دست نشانده در اواخر ماه حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی، ارگ جمهوری را به قصد فرار به سوی هندوستان ترک کند. ولی افراد جنرال عبدالرشید "دوستم" فرمانده ملیشه های رژیم که در میان مردم افغانستان به نام "ملیشه های گلیم جمع" مسما گردیده بود و چند روز قبل از آن ظاهراً بعنوان کُمرک برای رژیم نجیب الله وارد کابل شده و میدان هوایی را در اختیار گرفته بودند، با یک چرخش آبی، ولی پلان شده با جناح "شورای نظار" به رهبری احمد شاه مسعود، گروه محمودبریالی برادر ببرک کارمل (و احتمالاً با موافقت روسیه، ایران و ترکیه)، موضع سیاسی شانرا تغییر داده نگذاشتند مگر رئیس جمهور داخل میدان شده کابل را بعزم خارج ترک کند. "نجیب" که تا چند ساعت قبل از آن، بحیث رئیس جمهور، رهبر حزب و صاحب دم و دستگاه طویل و عریض "خاد" و ارتش منظم می غرید، چنان در مانده و زیون شد که دیگر جرأت آنرا در خود نمی دید تا دو باره به داخل ارگ جمهوری رود. بنابراین، از میدان هوایی به سرعت برگشت و بعوض ارگ به سوی دفتر سازمان ملل در کابل شتافت و پناهنده شد. با نمایش همین درامه مضحک، رژیم کودتا عملاً سقوط کرد، اراکین حزبی و دولتی رژیم در این موقع با سیراسیمگی خاصی به دوبرخ تقسیم شدند و هربخش با یکی از دو جناح مقاومت رسمی یا احزاب اسلامی بنیاد گرا، ولی رقیب همدیگر، رابطه علنی و آشکار برقرار نمود، رابطه ای که قبلاً بگونه پنهانی و شرمگینانه ای میان آنها بوجود آمده بود.

جناح "خلق" و پشتون تباران جناح پرچم به سرکردگی جنرال "رفیع" به حزب اسلامی گلبدین و جناح "پرچم" به سرکردهگی "عبدالوکیل" به جمعیت اسلامی ربانی، به ویژه به قومندان "مسعود" پیوستند. چنانکه "وکیل" وزیر امور خارجه رژیم، بعد از فرار نجیب الله، شخصاً به شهر جبل السراج واقع در هفتاد و پنج کیلو متری شمال کابل رفته خود و قدرت دولتی را رسماً به احمد شاه مسعود که قبلاً آنجا را اشغال کرده بود، سپرد. جالب اینکه هزاران نفر اعضای "خاد" که پس از اخراج روسها از افغانستان و سقوط رئیس "پرانرزی" شان (نجیب الله) دیگریتیم شده و دارای ریش و دستار و تسبیح نیز گردیده بودند، با سلاح های دست داشته و با استفاده از انگیزه های خود ساخته قومی و زبانی به سرعت و آسانی به آغوش "تنظیم" های مورد نظر شان خزیدند.

. در آغوش تنظیمی هائی که به اساس تبلیغات و عملکرد های خونین چندین ساله حزب دموکراتیک خلق، آنها "نواله خوارامپریالیسم" بوده "اشرار" و "باسمه چی" می زائیدند. شبکه های (سی. آی. ای) و (آی. اس. آی) در این هنگام به

سرعت دست بکار شده رهبران "تنظیم" ها را در پشاور گرد هم آوردند. آنها به روز چهارم ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی فیصله کردند که صبغت الله مجددی امیر جبهه نجات اسلامی افغانستان رهسپار کابل شده قدرت سیاسی را از بقایای رژیم کودتا تسلیم بگیرد. همچنان در آنجا (پشاور) فیصله کردند که آقای "مجددی" برای مدت دو ماه بحیث نخستین رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان کار کند و به تعقیب آن، برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان برای مدت چهار ماه بحیث رئیس جمهور معرفی شود.

این نکته قابل تذکر است که احمد شاه مسعود هر چند قدرت دولتی را رسماً تسلیم گرفته و در شصت و پنج کیلو متری شمال کابل موضع گرفته بود، با آنها، برای امیران تنظیم های اسلامی پیغام داد تا هر چه زود تر به کابل آمده دولت اسلامی مورد نظر را تشکیل دهند. مسعود همچنان، از شهر چهارپیکار و از طریق بی سیم با گلبدین امیر حزب اسلامی که جلسات پشاور را رها کرده به سرعت به چهار آسیاب آمده بود تا زود تر از دیگران داخل ارگ کابل شده به کرسی ریاست جمهوری بنشیند، تماس برقرار نموده طی صحبت های طولانی با وی، روی این نکته پافشاری داشت تا مجاهدین در ازاء تسلیم شدن رژیم سابق، در تصرف کابل از سلاح استفاده نکنند، ولی به عکس، گلبدین اصرار می ورزید که "میخواهد به زور سلاح و با نعره های الله اکبر داخل کابل شود تا در تاریخ نوشته شود که مجاهدین بصورت "ظفر مندانه" وارد کابل شدند". وی ضمناً به مسعود گفت که "همین حالا جناب قاضی صاحب { حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان و مظهره فعال آی. اس. آی } هم اینجا نشسته است .

تعیینات و تقسیمات کرسی ها و مقام های دولتی که از طرف حکومت پاکستان، عربستان سعودی، امریکا و بریتانیا در پشاور صورت گرفت، از اینقرار بود:

کرسی ریاست جمهوری برای صبغت الله رهبری جبهه نجات و پس از آن برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی.

کرسی صدارت برای حزب اسلامی گلبدین

کرسی معاونیت صدارت و وزارت داخله به اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف

کرسی معاونیت صدارت و وزارت معارف به حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص

کرسی معاونیت صدارت و وزارت امور خارجه به محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی

کرسی وزارت دفاع به جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی

کرسی وزارت عدلیه به حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدی

اما، این زمانی بود که جنگهای خونین میان افراد حزب اسلامی و جناح "خلق" ها از یکطرف و افراد جمعیت اسلامی و جناح ائتلافی آن {پرچی} ها به شمول عبدالرشید دوستم از سوی دیگر در میان شهر کابل آغاز شده و با شدت و بیرحمی تمام ادامه داشت. بهتر است اوضاع شهر کابل را از قلم "قومندان گارنیزون" کابل در آن شب و روز بخوانیم که در کتابی به نام "اردو و سیاست . . ." درج نموده است:

"در جریان این جنگ سه روزه که در تاریخ ۵ ثور الی شام روز ۷ ثور ادامه داشت، مناطق سید نور محمد شاه مینه، شاه شهید، قلعه، شهرکهنه کابل، ششدرک، گذرگاه، چهلستون، کوه سنگی، کارته سه و کارته چهار فشار بیشتر را متحمل گردیدند. خانه های زیادی تخریب شد و مردم بیگانه زیادی به قتل رسیده و یا زخمی گردیدند، مال و دارائی مردم چور و چپاول شد و در بعضی موارد، به ناموس آنها تجاوز صورت گرفت، تعداد کشته شدگان اهالی ملکی درین جنگها همه روزه حد اقل یکهزار نفر تخمین زده میشود. عامل اساسی این کشتار و تخریب، چور و چپاول و غارت، حزب اسلامی و متحدین سیاسی و نظامی آنها در کابل بود. . . ." (کتاب اردو و سیاست - صفحه ۵۸۴)

به روز هشتم ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی، آقای (مجددی) با کاروان دورو دراز مشتمل بر " قوماندان های جهادی"، نمایندگان " تنظیم های اسلامی"، نوکران و ارادتمندان شخصی و تعداد زیادی از خبرنگاران خارجی و عناصر استخبارات منطقه و جهان با سر دادن نعره های " الله اکبر" و شلیک های شادمانه وارد شهر کابل شدند و در شام همان روز، قدرت دولتی را در تالار وزارت امور خارجه از بقایای رژیم سابق تسلیم گرفت و فی المجلس، بدون پرسش از مردم و مغایرخواست و تقاضای عموم، عفو عمومی را اعلام نمود. البته منظور (مجددی) از اعلام عفو عمومی، در حقیقت، اطمینان دادن و مصونیت بخشیدن به منسوبین حزب دموکراتیک خلق و بخصوص نهاد های استخباراتی و قاتلان و شکنجه گران حرفه ئی آن بود که از ناحیه خشم و انتقام مردم سخت در هراس افتیده بودند. بالمقابل، در مراسم تسلیمدهی قدرت برای مجددی، " هاتف" سابق معاون رئیس جمهور و " خالقیار" صدراعظم سابقه، تأسیس حکومت اسلامی را رسماً به مجددی تبریک گفتند .

صبغت الله مجددی بمثابه رئیس جمهور جدید، طی سخنرانی اش در این مراسم اظهار داشت که " باید همه دشمنی های گذشته را فراموش کنیم و . . . "، اما، این موقعی بود که از یکطرف به اثر جنگهای شدید یک هفته ئی، سراسر شهرکابل از خون هزاران انسان بیگناه و بینوای آن شهر رنگین شده بود و از سوی دیگر، گلبدین امیرحزب اسلامی، پس از شکست هفته اول ماه ثور، با هزاران تن جنگجوی افغانی، عربی، چینی و پاکستانی و با انبار های بزرگی از موشکهای دور بُرد و سلاح های سنگین دیگر در چهار آسیاب واقع در بیست و پنج کیلو متری شهر کابل سنگر گرفته و باز هم اهالی دردمند کابل و نواحی آنرا تهدید به مرگ و نا بودی میکرد. وی هر چند از طرف "شورا" ی پشاور بحیث صدراعظم دولت اسلامی منصوب شده بود، اما روی دو مقصد عمده نخواست بکابل رفته و با حکومت اسلامی آقای مجددی همکاری کند: نخست اینکه او اصلاً کرسی ریاست جمهوری را مطالبه داشت و به چیزی کمتر از آن قانع نبود و دوم آنکه هرگاه به شهرکابل رفته و کرسی صدارت را اشغال مینمود، در آن صورت مشکل بود شهر کابل بسوزد و یکی از آرزو های جنرال ضیاء الحق، جنرال اختر عبدالرحمن، جنرال حمید گل و سایر قدرتمندان پاکستانی برآورده گردد. بنابراین، گلبدین حکومت مجددی را " حکومت بوش" (رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا) نامید، به عفو عمومی اعلام شده اعتراض کرد و در عین زمان به همکاری نزدیک (آی.اس.آی)، قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و همکار نزدیک شبکه استخبارات آن کشور و دیگر مشاورین خارجی، برای جنگهای طولانی تر و خونین تر آمادگی میگرفت. وی پیوسته صبغت الله مجددی را تهدید میکرد و حتا وقتی طیاره حامل وی از پاکستان برمیگشت، گلبدین بالای آن با راکت شلیک نمود، ولی با آنکه طیاره خساره مند و " کوپیلوت" زخمی شد، آسیبی به آقای مجددی نرسید و آنگاه که از وی راجع به نجاتش از این حادثه پرسیده شد، گفت: " از برکت معجزات جدش بوده است . . . "

مجددی که گفته شده در گفتار و کردار خویش سست و نا پایدار است، از کابل به ولایت بلخ شتافت و ضمن ایراد بیانیه در شهر مزار، جنرال عبدالرشید "دوستم" را ستود و او را با " خالد بن ولید" همسان دانسته رتبه " سترجنرال" یا (جنرال بزرگ) را برایش عنایت کرد تا بدین گونه، باشد متحد و مدافع سیاسی - نظامی در برابر تهدید های رقبای دست و پاکنده، ورنه از نظر پرنسیپ، رفتن اولین رئیس جمهور دولت اسلامی نزد یکی از جنرالان رژیم دست نشانده قبلی و فرمانده بخشی از (ملیشه) های رژیم مذکور در شمال کشور به هیچصورتی معمول و معقول نبود.

صبغت الله مجددی در عین زمان، برای آنکه جنرالان نظامی و مقامات حکومتی پاکستان را خوشنود ساخته باشد، طی بیانیه ای اظهار داشت که: " چون مرحوم ضیاء الحق به جهاد ما کمکهای زیادی کرده، بنابراین، مسجد پُل خشتی را

بنام "مسجد ضیاءالحق مسما میکنیم" وی همچنان اظهار داشت که "کِرچ و کلاه جنرالی ضیاء الحق را در موزیم ملی افغانستان نگهداری خواهیم کرد."

این نکته نیز قابل تذکر است که طی مسافرت مجددی به پاکستان، اعلام شد که حکومت پاکستان مبلغ ده ملیون دالر مساعدت نقدی غرض باز سازی افغانستان برای وی سپرده است، اما در بحبوحه آنهمه نابسامانی های جنگی و سیاسی، کسی نفهمید که اگر واقعاً حکومت پاکستان که همیشه از وجود خون آلود افغانستان منفعت برداشته است، همچو پولی را پرداخته باشد، به کجا رفت و چه شد؟ اما برخی منابع افغانی اظهار داشتند که مجددی پول مذکور را بحساب شخصی خودش واریز کرده است.

مدت دوماه حاکمیت دولتی صبغت الله مجددی بدون آنکه اندکترین کاری برای مردم زجرکشیده افغانستان انجام شده باشد، پایان یافت و بتاريخ دهم ماه سرطان سال ۱۳۷۱ خورشیدی، برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان مطابق فیصله "شورا" ی پشاور بحیث رئیس جمهور دولت اسلامی شروع بکار کرد. جالب اینکه آقای ربانی در همان ماه ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی که مجددی به کرسی ریاست جمهوری نشسته بود، از پشاور وارد کابل گردیده شروع کرد به سخنرانی ها و تماسگیریها و امر و نهی پیروان حزبی اش و نیز مامورین جهادی در دولت نوتشکیل و حتا پرداختن به نوعی کنترل و نظارت در کارهای رئیس جمهور (مجددی). برهان الدین ربانی به مجرد رسیدن بکابل، "شورای قیادی" را تشکیل داد که در آن رهبران جهاد رسمی به استثنای گلبدین و مولوی یونس خالص عضویت داشتند. یعنی در برابر "شورای جهادی" که قبلاً ساخته شده بود، "شورای قیادی" را قرار داد که بعد ها مایه درد سر زیادی گردید.

برهان الدین ربانی ضمن نخستین بیاناتش پس از اشغال کرسی ریاست جمهوری، از تورن جنرال حمید گل رئیس سازمان اطلاعات نظامی پاکستان و یکی از طراحان اصلی برپادی افغانستان رسماً تقاضا کرد تا به کابل "تشریف" آورده بمثابه مشاور ریاست جمهوری دولت اسلامی افغانستان کارکند و "اردو و استخبارات دولت اسلامی را نظم و رونق بخشد" و جنرال مذکور که میدانست اینکار مایه شرمساری هردوجانب خواهد شد، با تبختر خاصی این تقاضا را رد کرد که روزنامه "جنگ" چاپ راولپندی در شماره تاریخی ۲۷ ماه جون سال ۱۹۹۲ میلادی خویش این خبر را به نشر رسانید. بُریده روزنامه متذکره را در ذیل ملاحظه فرمائید:

همچنان، ربانی طی نخستین بیانیه اش که در یکی از نماز های جمعه در مسجد جامع پُل خشتی کابل ایراد کرد، متأسفانه به هیچ موضوع مهم و حیاتی که پاسخگوی خواست ها و تمنیات دیرینه مردم باشد، تماس نگرفت، بلکه آنچه گفت عمدتاً عبارت از آن بود که مثلاً چطور جهاد شروع شد؟ چسان حکومت کمونیستی سقوط کرد؟ و مردم مسلمان افغانستان باید (اسلام عزیز) شان را عزیز تر داشته باشند و همین!

وقتی موصوف به کرسی ریاست جمهوری نشست، سایر کرسی های دولتی را به اساس "استحقاق تنظیمی و جهادی" تقسیم نمود. هر چند روی این تقسیمات با "تنظیم ها"، بخصوص با حزب وحدت اسلامی اهل تشیع که بخشهای غرب کابل را در تصرف گرفته بود، در افتاد و این جریان، بالاخره منتج به آغاز جنگهای خونین و برباد گرانه در میان شهر کابل گردید. با آنهم، به استثناء حزب اسلامی گلبدین، سایر "تنظیم" ها در آغاز، با وی کنار آمده به نحوی در دولت نوتشکیل اسلامی سهیم شدند.

برهان الدین ربانی از "برادر گلبدین" خواست تا از چهار آسیاب به مرکز کابل آمده کرسی صدارت را اشغال کند. ولی وی نه تنها این تقاضا را رد کرد، بلکه به این بهانه که "ملیته های دوستی هنوز هم در کابل اند"، شهر را به موشک بست و ده ها هزار پدر و مادر را بی جگرگوشه و ده ها هزار کودک شهر کابل را بی پدر و مادر ساخت، عمارات

دولتی و منازل مسکونی را بخاک برابر نمود و سراسر شهر کابل را مطابق ستراتژی سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) طعمه خون و آتش گردانید.

وقتی از گلبدین خواسته میشد شلیک صد ها موشک تپاه کننده بالای شهر کابل را متوقف سازد، میگفت:

" تا زمانیکه ملیشه های دوستم از کابل اخراج نشده و عناصر کمونیست از پُست های دولتی بر طرف نشوند، به جنگ خود تا چهارده سال دیگر هم ادامه خواهد داد " تا بالاخره ربانی این تقاضا را پذیرفته نیرو های جنرال عبدالرشید دوستم را مجدداً از کابل به مزار فرستاد. اما، آن موقعی بود که قرار نوشته روزنامه " الجزیره " شماره ۸۰۹۶ آن، بیست هزار کشته، یکصد هزار مجروح و یک ملیون پناهنده انبار شده بود.

رادیو "صدای افغانستان آزاد" بتاريخ ۱۱ ماه آگست سال ۱۹۹۲ میلادی به نقل از فرانس پرس گفت: " منگل حسین مشاور سیاسی گلبدین گفته که این راکت اندازی تا وقتی که استاد برهان الدین ربانی به خواستهای گلبدین در باره خروج قوای ملیشه از کابل ترتیب اثر ندهد، ادامه خواهد یافت. "

خبرنگار " رویتر " به روز دوازدهم ماه آگست از داخل شهر کابل چنین گزارش داد: " این جنگها از شدید ترین جنگهای اخیر در افغانستان بوده هزاران جسد در سرکهای کابل افتیده است و چون انتقال این اجساد به قبرستان ها امکان پذیر نیست، در کنار سرکها حفره ها کنده شده اجساد در آن انداخته میشود . . . هزاران نفر سراسیمه در صدد خروج از شهر کابل میباشند . "